

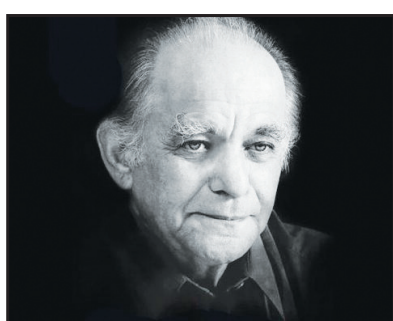


زهرا دادوی (داناک)

وقتی که در دیدار تو ، دست و دلم لرزیده بود  
آنجا که از چشمت شبی ، دنیا به من خندیده بود  
دیگر ندیدم خویش را ، بیگانه با هر آشنا  
ماهت به قلاب نگاه ، راه مرا دزدیده بود



سیمین بهبهانی



فریدون مشیری



صمد نجفی



محمود شیربازو

مرا هزار امید است و هر هزار تویی!  
شروع شادی و پایان انتظار تویی  
بهارها که ز عمرم گذشت و بی تو گذشت  
چه بود غیر خزان ها اگر بهار تویی  
دلم ز هر چه به غیر از تو بود خالی ماند  
در این سرا تو بمان ای که ماندگار تویی  
شهاب زودگذر لحظه‌های بوالهوسی است  
ستاره‌ای که بخندد به شام تار تویی  
جهانیان همه گر تشنگان خون منند  
چه باک زان همه دشمن چو دوست دار تویی  
دلم صراحی لبریز آرزومندی است  
مرا هزار امید است و هر هزار تویی

شنیدم مصرعی شیوا ، که شیرین بود مضمونش  
منم مجنون آن لیلا که صد لیلاست مجنونش  
به خود گفتم تو هم مجنون یک لیلای زیبایی  
که جان داروی عمر توست در لبهای میگونش  
بر آر از سینه جان شعر شورانگیز دلخواهی  
مگر آن ماه را سازی بدین افسانه افسونش  
نوایی تازه از ساز محبت ، در جهان سرکن  
کزین آوا بیاسایی ز گردش‌های گردونش  
به مهر آهنگ او روز و شبت را رنگ دیگر زن  
که خود آگاهی از نیرنگ دوران و شبیخونش  
ز عشق آغاز کن ، تا نقش گردون را بگردانی  
که تنها عشق سازد نقش گردون را دگرگونش  
به مهر آویز و جان را روشنایی ده که این آیین  
همه شادی است فرمانش ، همه یاری است قانونش  
غم عشق تو را نازم ، چنان در سینه رخت افکند  
که غم‌های دگر را کرد از این خانه بیرونش!  
غرور حسنش از ره می‌برد ، ای دل صبوری کن  
به خود باز آورد بار دگر شعر فریدونش

وقتی  
در خاطر من  
گام می گذاری  
قدمهایت را  
آهسته بردار!  
در من  
آفتابگردان هایی شکسته اند که  
خورشید خود را  
همچون ستارگان دور افتاده  
در عمق ترک های دلتنگی ام می جویند  
نقش انگشتان تو  
آینه ای ست که آسمان را  
تداعی می کند  
بتاب!  
من غروب را  
در قوس زمان خواهیم شکست  
و از هر یک از چشمانم  
باغی از آفتابگردان های خجولی خواهیم ساخت  
که  
جز برای دیدن تو  
سر از زیر آسمان بر نخواهند داشت  
بتاب!

من همان ابر سترگ سوگوارم  
کز عشقت  
به خود می گویم و می غرم  
زبانه می کشم ،  
شعله شعله می بارم  
می بارم تا مگر این  
تنهایی کفک زده  
چتر قارچ  
بر بغض دیرینه ام بر افکند  
من همان بوته ی تبر خورده ام  
که بیابان تا بیابان  
وز پی تو می خزم و می دوم  
تا مگر تنی به آغوش آرامت نهم  
شبی سر کنم ، تبی کم کنم  
من همان خون آشوب خزانم  
همان یار قدیمی ، همان دیوانه  
که در پریشانی خواب بر گها  
خزان تا خزان ،  
شاخه تا شاخه  
در خش خش فریادت  
می افتم و می میرم  
من همان کعبه ی سرگردان جهانم  
همان پیر پیله بسته از عشق  
که قبله تا به قبله  
ثانیه به ثانیه  
به گرد تو زائر نیازم  
می گردم و در طوافم



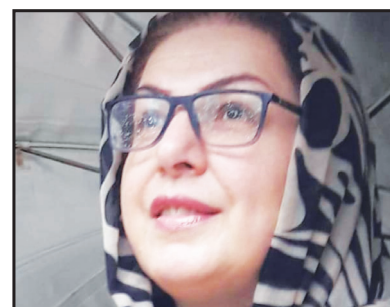
عیسی دورقی

خاورمیانه ای بودیم  
دور از تکثیر  
لمس می کردیم آسمان را  
به فرصت فصاحت  
در تکامل تدریجی جنبش ها  
از فرم دیگری/اتفاق افتادیم  
دهان بوی صلح می داد  
یک شهر  
ساعت های شنی را دور می ریخت  
بعد از قصه ای تلخ



صدیقه صنیعی

تا تو را دارم  
خانه ام  
چهار پنجره دارد  
که به چهار  
گوشه ی جهان باز می‌شوند



شهناز صمدی

تو شعر رفتن می خوانی  
و حنجره ام پر از بغض ابر است  
تو از سکوت می گویی  
و چشمانم لبریز فریادست  
تو پشت به این پنجره ایستاده ای  
و من  
بر آستانه ی هجوم دلتنگی  
چشم بر آسمان دوخته ام  
و ماه را  
به شب نشینی چشمانت می خوانم



فائزة اکرمی

دلدادگی ام برای تو تازه نبود  
اسم تو اگرچه که پرآوازه نبود  
لبریز توام اگرچه تهدید منی  
پیمانه تو برایم اندازه نبود

**منتظر داستان و اشعار شما هستیم**  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسال، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.  
toloudaily@gmail.com  
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیربازو